

اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت. سیدالشهداء علیه‌السلام برای بقاء طایفه شیعه از جان و اولاد و عشیره و عیال گذشت. شهادت آن بزرگوار اگر نبود از شیعه اسمی نمی‌ماند. سزاوار است ما به رایگان این مملکت را به چنگ اجانب انداخته، این يك مشت شیعه را ضعیف و خوار و ذلیل نمایم؛ امروز باید اغراض شخصی را کنار گذاشته، محض خدا و ابقاء این مذهب جان نثاری کرد و خیال نکرد این کار چرا به اسم فلان و فلان انجام گیرد، وقت تنگ و مطلب مهم است، وقت این خیالات نیست. من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم، شأن و اعتبار را کنار گذاشته، انجام این کار را اگر موقوف باشد به این که در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و در بانی‌کنم حاضرم (برای ملت و رفع ظلم).

حضرت والا را به خدا و رسول (ص) و صدیقه طاهره و ائمه هدی قسم می‌دهم، بریزید آنچه در دامن است، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نفرمائید. عهد چه شد؟ قرآن چه؟ عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به الاشرارک نداشتیم. مختصراً اقدام در این کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام نفرمودید. يك تنه اقدام خواهم کرد، یا انجام مقصود یا مردن. از هیچ پروا ندارم، زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم، چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محفوظ نمی‌شوم. پس حطم اقدام به این کار و منتهی آمالم انجام این کار است. با جان دادن در این راه که مایه آمزش و افتخار خود و اخلافم است این کار را بلند و اسمی برای خود در صفحه روزگار باقی بگذارم. این کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهند کرد. چنانکه ما به اسلافمان خوب نمی‌گوئیم، باز عاجزانه التماس می‌کنم هر چه زودتر این کار را انجام دهید، تأخیر این کار ولو يك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد. فعلاً دفع شر عثمانی نمی‌شود مگر به این مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء، نتایج حسنه دیگر محتاج به بیان است، فعلاً بیش از این مصدع نمی‌شوم. والسلام.

آقای طباطبائی در اول مکتوب می‌نویسد: «کوآن همه راز و عهد و

توضیح یا حاشیه‌ای

بر این مکتوب

پیمان، و نیز در طی آن می‌نویسد: «عهد چه شد؟ قرآن چه؟ عهد ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به الاشرارک نداشتیم،

خواننده تاریخ البته مایل است که بداند این چه عهدی است که رئیس ملت به شخص اول دولت می‌نویسد. فلذا نگارنده چند سطری توضیحاً و یا حاشیئاً می‌نویسم آن وقت بر می‌گردم به

رشته مطلب .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ در یکی از شبها احتشام السلطنه خدمت آقای طباطبائی رسیده دیگر بر حسب تحریک عین الدوله بود و یا بر حسب وطن خواهی مشارالیه . پس از آن که شرحی از همراهی خود با مقصود آقای طباطبائی بیان نموده قرآن را از بغل خویش در آورده و گفت : به این کلام الله قسم می خورم که رسیدن به مقصود منوط است به این که يك مجلس عین الدوله را تنها ملاقات کنید و الا در زحمت خواهید افتاد . اگر نجات این مملکت و آسودگی ملت و بقای اسلام را می خواهید که لله و فی الله يك مجلس عین الدوله را ملاقات کنید که مقدمات کار را دیده ایم فقط شصین يك مجلس ملاقات است که منتج نتیجه است .

آقای طباطبائی چون بخوبی احتشام السلطنه را شناخته و صحت و درستی و تدین او را مسبوق بود ، لذا فرمود : من برای این مقصود حاضرم که خود را فدا کنم چه جای ملاقات عین الدوله ! همان آن در ظلمت شب با احتشام السلطنه روانه منزل عین الدوله گردید . در آن مجلس محرمانه که احتشام السلطنه هم از آن مجلس خارج شد عین الدوله قرآن حاضر کرد و قسم قرآن یاد نمود که من با مقصود شما حاضرم و قول می دهم که به همین زودی مجلس تشکیل گردد . من خیال شما را مقدس می دانم ، تاکنون هم که مسامحه کردم خواستم عوانع را از جلو بردارم . اینک به شما قول می دهم که همین چند روزه عدالتخانه صحیح برپا شود الی آخره .

لیکن ، کلام اللیل یمحوه النهار ، قول و عزم این شاهزاده بزرگ و سوگند اتابک و صدراعظم ایران همان بود ، مسامحه و مداخله و تشکیل مجلس باغ شاه و تبعید احتشام السلطنه و عزم بر عدم اجراء دستخط شاه همان . این شد که پس از مدتی آقای طباطبائی این مکتوب را به او به عنوانی که ذکر شد نوشت .

باری عین الدوله که مکتوب آقای طباطبائی را خواند عبارت « اقدام نفرمودید ، يك تنه اقدام خواهم کرد » این طور خواند : « اقدام نفرمودید (يك شنبه) اقدام خواهم کرد » . لذا ترسید که روز یکشنبه آقایان بلوایی خواهند نمود . لذا چند فوجی از نظام که در خارج شهر اردو زده بودند به شهر فرستاد ، قراولخانهها و ارک دولتی و جاهای لازمه را در تحت نظر آورده ، از آن طرف به شاه عرض کرد : ملاها خیال دارند در روز یکشنبه بلوا کنند و پادشاه را بکشند ، به هر جهت شاه را ترسانیده و در بین مردم همه افئاد که روز يك شنبه جهاد است . لذا متوالیاً از طرف عین الدوله پیغامهای سخت و ست ، وعد و وعید ، بترسد و بترساند به آقای طباطبائی و سایرین می رسید . اگر چه یکشنبه گذشت و کاری نشد ، لیکن دو نتیجه داد : یکی آن که مردم جری شده دانستند که ممکن است صدر اعظم هم بترسد ، دیگر آن که اعلیحضرت پادشاه را از ملت ترسانیده ، از این جهت در وقت سواری شاه کسی عارض

می‌شد او را می‌زدند و از اطراف کالسکه بدور می‌کردند و به‌شاه عرض می‌کردند که این شخص دشمن شاه و قصد جان شاه را نموده. اجزاء خلوت و خواجه سربان را نیز به وعد و وعید تطمیع و تهدید نموده که شاه را در بارهٔ ملاها متغیر نمایند.

فرمانفرما هم از کرمانشاه مأمور به حکومت کرمان گردید. در قم توقف نمود، بلکه به بهانه‌ای وارد طهران شود و آنچه اسرار کرده که اذن بدهند بلکه چند روزی خانه و لائت خود را ببیند عین الدوله مانع گردید. تا این که این ایام وارد خطهٔ کرمان شد. حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمان را که مدتی منفی و مبعذ از بلد بود، مجبوراً روانهٔ مشهد نمود. با این که معاودت مشارالیه به کرمان جزو مستدعیات آقایان بود سبب تخلف از این قول و عدم اجراء دستخط شاه در این مورد با این که معاودت يك نفر عالم دماغ سوخته و سدمه دیده به کرمان اهمیتی نداشت، علی‌الظاهر شاهزادهٔ فرمانفرما گردید؛ چه شاهزادهٔ فرمانفرما از شاهزادگان بزرگ ایران و مدعی صدارت و سپهسالاری بود. پس از ورودش به خاک کرمان با این که در رفسنجان که سه منزلی کرمان است چند روزی توقف نمود حاج میرزا محمد رضا نهدیدن از فرمانفرما کرد و نه کسی را فرستاد و نه عریضه عرض کرد. فلذا خاطر حاکم رنجیده و این سلوک را منافی با سیاست خود دانسته، جنابان آقای حیی و بجزر العلوم را که از مستقبلین و واردین بر حکومت بودند در خلوت طلبید و گفت از طهران حکم شده است که حاج میرزا محمد رضا بی‌روء مشهد ولیکن من فردا علی‌الظاهر شما را می‌فرستم که او را به طرف کرمان حرکت دهید، ولی بدانید که تکلیف او رفتن به مشهد است. روز بعد در مجلس علنی گفت: از شما دو نفر خواهش می‌کنم که جناب آقا را حرکت داده و بیاورید به کرمان. حضرات روانهٔ جلال‌آباد که در چند فرسخی بود شده، جنابش را به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت دادند که سابقاً ذکر شد.

این ایام خیر به طهران رسید که این طور در مادهٔ حاج میرزا محمد رضا رفتار شده است. آقای طباطبائی پیغام داد برای عین الدوله که شما قول دادید و شاه دستخط صادر فرمود که حاج میرزا محمد رضا را مجتلاً و محترماً عودت به کرمان دهید، حالا برعکس رفتار کردید، عین الدوله جواب داد که سفر زیارت را نمی‌توان مانع شد، به خصوص که به میل و ارادهٔ خودش رفته است به مشهد. این تلگراف فرمانفرما حاضر است که واسطه و شفیع شده است که ما اذن بدهیم مسافرت او را که بر طبق نذری است که کرده است. مجدداً از طرف آقایان پینامات مؤکده برده شد. پس از مقاوله و مکالمه صورت تلگرافی از طرف عین الدوله صادر گردید که قریب به این مضمون بود که:

شاهزادهٔ فرمانفرما چند سوار روانه دارید، جناب حاج میرزا محمد رضا را مانع شوند از رفتن به خراسان و ایشان را وارد کرمان ننمائید. پس از دو سه روز ایشان مختارند در رفتن به ارض اقدس و یا آمدن به طهران.

آقای طباطبائی که این تلگراف را دید متغیر شد و آن سورت را برای عین الدوله پس فرستاد که این تلگراف اگر مخایره شود باعث اضرار شخص عالمی مانند حاج میرزا محمد رضا خواهد گردید. چه امروز ایشان نزدیک به خاک خراسان می باشد، او را مجبور کردن به معاودت به کرمان و پس از سه روز باز او را نفی بلد کنند که برود به خراسان و یا بیاید به طهران، البته موجب ضرر بلکه انهدام او خواهد گردید. باشد تا خداوند سببی بسازد.

باری حاج میرزا محمد رضا با نهایت عزت و احترام که از طرف ملت خراسان در باره اش بعمل آمد، وارد ارض اقدس شده و از طرف علماء طهران به علماء مشهد تلگراف توسیبه، خطاب شد و هم مکاتیب مخفی به عنوان هریک از بزرگان نوشته شد.

حاج شیخ محمد کرمانی که متوقف در مشهد است و از اشخاص متدین و موثق است به نگارنده گفت: در ورود حاج میرزا محمد رضا به شهر مشهد هنگام غریبی بر پا شد، از طرق تا حرم هلهله با پای پیاده راه رفت، چند دفعه عبا عوض کرد که مردم لباس این عالم را برای تبرک پاره پاره کرده و می بردند. حاج آصف الدوله که حاکم خراسان بود پانصد تومان تقدیم آقا کرد، جنابش قبول نکرد و رد نمود. از قرار مذکور فرمانفرما هم از کرمان برایش پول فرستاد قبول نکرد. جنابش در مشهد بود تا مهاجرت آقایان طهران به قم. پس از عزل عین الدوله و رسیدن شغل صدارت به مشیر الدوله تلگراف آزادی ایشان مخایره گردید. (۱)

بلی حاج میرزا محمد رضا در استیضاح سفیر چند تلگراف به مشیر السلطنه مخایره نمود که بر ضد ملت خواهی او بود و نگارنده سواد آنها را در مجلدات بعد درج نموده و عملاً قریب خواننده تاریخ خواهد خواند. دیگر معمولیت و یا واقعبیت آنها را پس از فحص بلیغ می نویسم. بهر جهت با آن احتراماتی که از طرف ملت نسبت به حاج میرزا محمد رضا بعمل آمد، تلف سوء ظن ملت واقع گردید.

در این ایام خیر اغتشاش شیراز رسید و متوالیاً تلگرافات سخت از علماء اعلام شیراز مخایره می شود.

باعث اغتشاش و هیجان اهالی شیراز بطور اجمال از این قرار است

سبب هیجان  
اهالی فارس

که: شاعرانه شعاع السلطنه ملک منصور میرزا، پسر مظفرالدین شاه، حاکم فارس بود و املاک خالصه فارس را از دولت در بعلقی قلیل خریداری نمود و شروع کرد در تصرف خالصه جات شیراز و ضمناً املاک خالصه ای که در زمان ناصرالدین شاه به رعایا فروخته شده بود نیز به حیز تصرف درمی آورد به قول شاعر:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیمی  
بر آوردند غلامان او درخت از بیخ

(۱) حاج میرزا محمد رضا پسر مرحوم حاج ابوجعفر، نوه مرحوم حاج آقا احمد کرمانی است. امروز از علماء بزرگ کرمان است. این فامیل هیچ وقت نان ملائی را نخورده امر معاششان از زراعت و فلاحت گذشته و می گذرد.

این خریداری خالصه‌جات و تصرف کردن آنها خورده تجاوز نمود به املاک . اجزاء حکومت افتادند به جان و مال مردم . صاحب ملک اگر قباله‌ای نداشت که حالش معلوم است و اگر قباله و سندی اظهار می‌داشت ، از دست او گرفته پس از چندی ملک را هم متصرف می‌شدند . تا این که شاهزاده حاکم به عزم ممالجه مرض ، مسافرت به فرنگستان نمود . سردار مکرم که نایب‌الحکومه فارس بود بنای بدسلوکی را گذارده مردم از شدت فشار ظلم به شاه چراغ که محل بست و پناه منفلومین بود متحصن گردیده ، سردار مکرم به بهانه نظم شهر حکم شلیک داده متجاوز از بیست نفر از اطفال و مردمان بیچاره هدف گلوله ظلم و به خاک هلاک افتادند ، بعضی هم پناه به قونسولخانه انگلیس بردند . این اخبار متوالیاً و متواتراً به طهران رسید . شماع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید . حکومت فارس موقتاً داده شد به وزیر مخصوص (صاحب اختیار) . از طرف دولت هم تلگرافی به علماء شیراز شد که وزیر مخصوص را برای اصلاح فرستادیم . اگر چه وزیر مخصوص آدم خوش ذات و هواخواه معدلت بود ، اهالی فارس هم مایل او بودند ، لیکن چون لفظ اصلاح در تلگراف مندرج بود اهالی شیراز گمان کردند وزیر مخصوص مأموریت اصلاح بین رعایا و شماع السلطنه را دارد نه مأموریت حکومتی را . فلذا در جواب تلگراف دولت مخایره کردند اگر وزیر مخصوص برای حکومت می‌آید ما او را با نهایت تشکر و اطاعت می‌پذیریم و اگر برای اصلاح بین ما اهالی فارس و شماع السلطنه ، ما او را راه نمی‌دهیم . آن وقت جسم از مملکت فارس پیویشید . باز از طرف دولت بخایره شد که شماع السلطنه به واسطه مرض و نجات از حکومت فارس استعفا داد . دولت هم استعفا او را قبول نموده است ، وزیر مخصوص هم چایپاری در نهایت تعجیل و اختصار روانه گسردید . این اخبار هم هر روز از طرف شیراز می‌رسید .

تلگرافی هم از طرف آقایان شیراز به ولیعهد که در تبریز است مخایره شد که سواد آن را برای اطلاع خوانندگان تاریخ درج می‌کنیم و این تلگراف به املاء جناب حاج میرزا ابراهیم شیرازی که از فحول علماء و مرهای مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی است نوشته شد . در همین ایام سواد آن مخایره و در تهران منتشر گردید . در واقع این تلگراف قوتی به هواخواهان حریت داد ، چه در این زمان صدور این قسم عبارات از طرف علماء خیلی تازگی دارد . هم علماء تهران از این تلگراف مستطهر شده وهم مقصود هواخواهان را کاشف و مشعر است . بلاوه معلوم شد که علماء سایر بلاد با علماء تهران همراه و متفقند .

«نور حضرت اقدس ولیعهد ایده الله تعالی - حمایت حوزه اسلامیات و رعایت ناموس طریقه اثنی عشریه، کسی را شایسته خواهد بود ، که وارث تخت و تاج است و حارس مملکت و گیرنده خراج . اردشیر بایک با همه هوش و فرهنگ تا با دستوران امین هم رنگ

صورت تلگراف  
علماء شیراز به  
ولیعهد

نشد ایران نیافت. آخرین اندرز او به شاهپور این بود که سلطنت بامنبر توام است. شاه عباس کبیر با آن که سر سلسله صفویه بود همین که شیخ احمد اردبیلی قدس سره برایش در عنوان نگاشت: «برادرم، شاه عباس در دربار بارعام داده و گفت این نامه را در کفن من گذارید تا به واسطه اخوت این عالم اسلامی از آتش دوزخ در امان باشم.

چنگیز خون ریز، با ششمه هزاران قشون تاتاری، تسخیر بلاد کرد. عاقبت، اولادش برای حفظ دودمان سلطنت مانند عبد ذلیل در زیر لگوی اسلام پناهنده شدند.

اعراب بادیه به قوت کلمه توحید، از پشت دیوار چین، تا دریای روم را متصرف شدند. صلاح الدین ایوب کردی را در جنگ حلب به حمایت اسلام نام یافت. تا زمانی که اشخاص مذکور مانند نادرشاه خود را کمر بسته دستور آن امین و علمای دین می دانستند، خورشید ملک جهان پرچم بیرق آنها بود، همین که با هیئت جامعه اسلامی کج افتادند نه نادر بجا ماند نه نادری.

خاقان مغفور فتحعلی شاه نورالله مضجع، اساس سلطنت را بر رقعه جاتی محکم فرمود که به خط خودش به علماء اسلام فدایت شوم نوشت. از حر مسرای سلطنت تا کلبه دهقانی، امهات مسلمین و بنات مسلمات عقد و طلاقش از زبان ما علماء جاری است. مصطفی ما یملک مسلمین مسجل به امهار ما است، اقامه شهود و بینة هر حقی در محضر علما است.

اینک قریب پنجاه روز است، به علم حضور و شهادت جمهور ارباب بصیرت، ملت فارس به مرکز سلطنت قاهره تنظلم نمودیم و تعدیات حاکم غیر محکوم مطلق خود را باز نمودیم. جوابی که از مصدر سدارت عظمی رسید، تعیین مأموری واحد، برای صدق و کذب مجموع علمای جامع شرایط اسلام است. اکنون برای این توهین عظیم و ظلم ما لا یطاق، حکومت تمام این خسادمین شریعت محمدیه و سکنه شهر و توابع شیراز در بقاع متبرکه به باطن شریعت مقدسه پناهنده ایم و تا آخرین شریان در جنبش است برای رفع فاعل این توهین به اسلام و رفع حاکم ظالم حاضریم.

تاکنون عقیده ما این بود که دولت عبارت است از هیئت رجال دانشمندان سیاسی دان، نه منحصر به یکی از فرنگی مآبان تازه و از طبیعی مذاقان پوسبده و روزنامه خوان خوشیده، که لفظ دولت مطلقه مستبده آموخته و حال آن که ایران جمهوری اسلامی است. چه از عهد سلف تا حال خلف، علماء ملت هر شهری به حکومت شورش کردند، دولت با مصلحت جمهور حاکم را عزل فرمود. بلکه رعایای

هر دهکده که به کدخدای خود شوریدند ، مالک قهراً به عزل کدخدا حکم داد . بلکه کلاتر و خان هیچ طایفه و ایلی را نتوانستند عزل کنند و خارجی را بجای او نصب ، بلکه مجبوراً از همان طایفه و ایل ، خان و کلاتر را انتخاب نمودند و به این معنی باز يك جمهورى ما رشك فرانسه و آمريك است .

الغرض رفع این توهین مشؤم و حاکم ظالم بر ذمه حضرت ولایتمهد است چه که و مادر را دل سوزد و دایه را دامن ،

توئی شمع روشن به فانوس ملك به تو می رسد ننگ و ناموس ملك هر گاه به عرایض ما تهاون رود و جهت جامعه اسلامیت رعایت نشود هر آینه عاقبت وخیم خواهد داشت . (امضاء علماء و اعیان و رعایای فارس )

تلگرافی هم قریب به این مضمون به توسط آقای طباطبائی حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه مخابره گردید . آقای طباطبائی تلگراف را فرستاد نزد عین الدوله و کتباً هم خواهت مسامحه و تغافل را اظهار فرمود . عین الدوله در جواب نوشت که : دستخط شاه را فرستادم . خودتان در جواب علماء شیراز مخابره کنید . مضمون دستخط شاه از این قرار بود که : علاء الدوله را می فرستیم به عرایض شما برسد ، اما در باب خالصه ما این املاک را مرحمت فرودیم به شماع السلطنه دیگر برگشت ندارد .

آقای طباطبائی عین دستخط شاه را مخابره نمود ، اهالی فارس پس از یأس و حرمان از معدلت شاهنشاهی پناه بردند به قونسلخانه انگلیس . این اخبار موحشه پی در پی به طهران می رسید . در همین اثناء واقعه مشهد و شلیک به حرم مطهر و گنبد رضوی اتفاق افتاد که باعث هیجان عامه و خاصه شد که محمل آن واقعه عظمی که تا کنون از مسلمان و شیعه دیده و شنیده نشده از این قرار است :

در این سال حکومت خراسان به آصف الدوله تفویض شد ، مشارالیه شاعسوند و شخص مجری بود ، اظهار قدس و زهد می کرد ، ریش نمی تراشید ، مسکرات استعمال نمی کرد ، زیارت عاشوراء می خواند . اما از جوانان امرد بی ریش بدش نمی آمد . آدم کشی می کرد ، ظلم را بی نهایت می نمود ، در شب نماز نوافل را ترك نمی کرد ، اما در هر شبی جماعتی را بی نان می گذارد . تعقیب نماز را طول می داد ، لیکن از اول شروع به تعقیب نماز تا فراغ از آن يك بیچاره در زیر چوب فلکه فراهشای جان می داد .

گویند وقتی مشغول با امردی بود ، به او اعتراض کرد که چرا بند شلوارت را ابریشم کردی ، چه لباس حریر و ابریشم بر مرد حرام است . تجارت می کرد اما تجارت احتکار گندم ، در هر جا که حکومت کرد نخست گندم آنجا را احتکار و حبس می کرد ، مثلاً گندم را از قرار خرواری دو تومان از خالصه دولت و یا خاصه رعیت می خرید و از قرار خرواری

ده یا بیست تومان می فروخت . گاه گاهی هم در سایر اجناس از قبیل روغن و گوشت و غیره هم همین رفتار را داشت .

خلاصه در حکومت خراسان به واسطه گران کردن نان و گوشت ، زن و مرد سیستانی که در خارج شهر مشهد منزل داشتند ازدحام نموده به صحن مقدس و چهاربست ریخته مشغول گردش شدند . تا غروب آفتاب در آن محل فیض آثار بودند و از امر نان و گوشت شکایت داشتند ؛ فریاد الجوع الجوع ، گرسنه ام گرسنه ام ، نان کو ، گوشت کو ، سایر ما کولات کو ، پدر جان از گرسنگی مردم ، مادر جان گرسنگی مرا کشت ، برادر جان يك لقمه نان به من برسان ، خواهر جان ، عمه جان ، خاله جان ، دو شب است نان در خواب می بینم ، خدایا تخت سلطنت را سرنگون کن ، یا امام رضا از بقیه انگوری که برای دشمنت گذاردی به دوستانت برسان و آنها را راحت کن ، به آسمان بلند بود . ( این شیوه غیر مرضیه آصف - الدوله سر مشتی گردیده بود برای سایر رؤساء از عین الدوله صدر اعظم گرفته تا حاکم سولقان . از احتکار فوایدی بردند که هر يك را در مقام خود ذکر می کنیم . اللهم العن بنی - امیه قاطبه . ) روز دیگر جمعیت فقراء و حزب رنجبر زیاده از روز سابق در صحن و چهاربست ازدحام نموده و هجوم آوردند به مدارس و عده ای از طلاب لنگرانی که رعیت خارجه بودند یا جمعی از طلاب متفرقه را بیرون کشیده به صحن رضوی آوردند و اظهار کردند که ما رعیت داخله هستیم و مستوجب قبول ظلم ، اما شما که رعیت خارجه هستید و محترم ، چرا باید مثل ما در سختی و ضیق باشید ؟ علاجی کنید ، راه چاره بجوئید ، تکلیف ما را معین کنید . طلاب عموماً مقصود را به ایالت عریضه کردند . ایالت ابدأ اعتنائی به این هیاهو نکرد و توجهی درباره متظلمین نفرمود . چرا که مجرب بود . این واقعه به روز بعد منجر شده پس از آن که همه طلاب جمع شده عموم کسبه و اهل بازار چون ستم زدگان ، دکاکین خود را بسته به حالت اجتماع به طرف خانه های علماء روانه شدند . ملاهائی که با حکومت مراوده و کاری نداشته و همه وقت جانب رعیت را ملحوظ داشته با آنها همراه و به صحن مظهر و مسجد گوهرشاد وارد شده و برای طرفداری طلاب لنگرانی ، حاج سید ابراهیم و سید عباس لنگرانی ، که سمت ریاست را بر آنها داشته و دارند با هم متفق و متحد گردیده که از طلاب معاونت و همراهی کنند . فلذا پیغام دادند برای آصف الدوله که اگر قبول می دهی که عمل نان و گوشت را اصلاح نمائی که ما این بلوا را ساکت و این آتش را خاموش و ازدحام را متفرق و عموم رعیت را آسوده و راحت نمائیم و هر گاه قبول این مسئول را نمی کنی ، که ما هم شما را به قوه جبریّه ملیه معزول می کنیم تا مردم از ظلم تو آسوده شوند . آصف الدوله چندان اعتنائی به حرف آنها نکرد و بر پیغام آنان اثری مترتب ننمود . جمعی از متعلقین که همه وقت اطراف حکومت را دارند به آصف الدوله گفتند این بلوا را متولی باشی برای عزل شما فراهم نموده چه طلاب با میرزا کاظم آقا متولی باشی خصوصیتی دارند و این تحریک



طلاب را او سبب است و الاربعیت هیچ وقت قدرت طرفیت باحکومت را ندارد. اگر چه آسف الدوله شخص زیرک و هوشیاری بود و امر بر خودش مشتبّه نبود لیکن برای آن که بهانه دست آورد که باعث هیجان مردم را تحریک مثولی باشی جلوه دهد، نه گرانی نان و گوشت، لذا به مثولی باشی پیغام داد که چون مردم درسجن و بست جمع شده اند برعهده شماست که آنها را متفرق نمائید. مشارالیه در جواب اظهار داشت من اگر چه مثولی باشی آستانه و داماد شام اما از قوه من خارج است که ده هزار نفر گرسنه را متفرق نمایم. من نه توپ دارم و نه سرباز، حکومت با شماست، قوه نظام در دست شماست، من هم در واقع از اجزاء شما محسوب می شوم، این چه تکلیف است که به من می کنید؟ اهالی از نان و گوشت و ظلم اجزاء حکومت تشکی دارند.

باری همین که مردم دیدند آسف الدوله اعتنائی نمی کند و به عرض و تظلم رعیت گوش نمی دهد یک مرتبه به تقاره خانه حضرتی ریخته آلات تقاره را بیرون آورده مشغول زدن تقاره شدند؛ چنان حرارتی در مردم پدید آمد که طلاب هم معاونت می کردند از تقاره زدن، چون این فعل باعث انقلاب و شورش بزرگ می شد و از بلوای بزرگی خبر می داد، لذا برعهده شورشیان افزوده گردید. در ضمن این جمعیت بعضی هم می گفتند آسف الدوله به همدستی حاج معاون التجار دخل نان را می برد، باید اول علاج معاون را کرد. باری مقدمه شورشیان که همه وقت و همه جا اطفال بی خیال و مردمان بی حال و سادات ساده می باشند به طرف اراک روانه شدند. معاون التجار هم از پیش تهیه دفاع را دیده و می دانست که دخالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد. لذا قبل از وقت جمعی از رعایا و نوکرهای خویش را که اکثر آنها بربری و از کاکری و سنی بودند، در خانه خود حاضر نموده و هر یک از آنان را یک قبضه تفنگ ورنند داده بهانه دفاع را دست آویز نمود. همین که جمعیت شورشیان، در واقع گروه متظلمین به نزدیک خانه او که در راه اراک واقع بود رسید و هجوم اطفال را به خانه خود ممانینه دید، امر به شلیک نمود، آن نامردها هم که منتظر این امر بودند بنای تیر انداختن را گذارده مردم بیچاره که نه اسلحه داشتند و نه صدای تفنگ را شنیده تاب و طاقت ایستادگی و طرفیت با آدمهای معاون التجار را نداشته فرار بر قرار اختیار کرده رو به صحن مقدس آوردند، وقتی که به درب صحن گوه رشاد رسیدند و دیدند که آدمهای معاون التجار از سقف بازار و روزنهها تیر می اندازند و بعضی مردم برای تحصن به جایی که از تیررس محفوظ بمانند به طرف بانک که در آن محل بود فرار نموده قزاقهایی که مستحفظ بانک بودند به حمایت اجزاء معاون التجار برآمده، از اطراف به مردم بیچاره حمله ور گشتند. مردم هم ریختند در صحن مطهر رضوی که شاید به احترام آن مکان قدس آن ظالمین از خدا بی خبر دست از آنها بردارند. لکن تفنگچی و قزاق ملاحظه احترام را ننموده تا توی صحن عقب جمعیت افتاده گلوله میزدند. به این جهت چند گلوله به در صحن رسید و چند گلوله

هم به گنبد منور زده شد. عده‌ای از سادات و طلاب و غیرهما هدف گلوله گردیدند، خیر به‌ساکم رسید دید اگر این واقعه به‌فردا افتد کار در نهایت سختی خواهد بود. آن وقت است که مردم با اسلحه و تهبیه حاضر خواهند گردید و انتقام خود و مقتولین را خواهند کشید. لذا مجدداً به متولی باشی اظهار کرد که این نزاع را شما باید مرتفع سازید و راهش این است که آقا سید عباس و حاج سید ابراهیم را که در زمره علماء و سر دسته طلاب می‌باشند احضار نمائید و آنها را نگاهدارید تا مردم متفرق شوند. متولی باشی هم یک نفر را فرستاد نزد سید عباس و سید ابراهیم و پیغام داد که اگر مطلبی و منظوری دارید بیائید که با هم گفتگو و قطع نمائیم.

باری با تمهید مقدمات و وسایل، مشارالیهما در تولىخانه حاضر شده همین که دیدند متولی باشی از حرفهای آصف الدوله برداشت سخن را می‌نماید و حمایت از حاکم دارد از نزد او برخاسته خیر حرکت آنها که به آصف الدوله رسید برای متولی باشی پیغام داد که باید این دو نفر سید را در آستانه توقیف کنید، این خیر به قونسولخانه روس رسید فوراً قائم مقام قونسول روس يك نفر منشی خود را نزد متولی باشی فرستاد که این دو نفر سید رعیت دولت روس هستند شما حق بی احترامی به آنها را ندارید و بنا نهایت احترام سیدین را به طرف قونسولخانه جلب نمود. آصف الدوله يك نفر از نوکرهای مخصوص خود را نزد قائم مقام قونسولخانه فرستاد که این دو نفر سید باید در قونسولخانه محبوس و توقیف گردند. قائم مقام جواب داد که ما رعیت خود را بدون تقصیر نمی‌توانیم توقیف نمائیم. باید ایالت، مطالب خود را رسماً به کارگذاری بنویسد و او تقصیرات حاج سید ابراهیم و سید عباس را معین کرده و به من اظهار دارد تا ما هم استنطاق خود را درباره آنها بعمل آوریم. پس از آن قراری که مرسوم است خواهم داد و الا بدون جهت و به صرف خواهش شما رعیت خود را توقیف و سلب احترام از آنها را نخواهیم کرد.

چون آصف الدوله واقعه را موهش دید فوراً به توسط عبدالحسین خان مظفر نظام وجهی برای قهوه‌خانه دو نفر آقا داد و خواهش نمود فردا شما در بلوا و جمعیت حاضر نشوید. لذا حضرات در خانه خود خزیده متولی باشی هم از يك طرف به سخن رفته خدام و دربانان حضرتی را حاضر نموده امر نمود درهای مدارس سخن را بستند که عبور و مرور از جای دیگر بشود. به این طور و به قول به این که نان و گوشت فراوان خواهد شد مردم را متفرق نمودند و به تداوم بیرشورش و بلوا آرام نمودند.

این اخبار به این قسم به طهران رسید، بلکه مشهور گردید: به حکم آصف الدوله شلیک نمودند به گنبد منور رضوی و تا يك اندازه باعث هیجان عامه گردید. آقای طباطبائی در بالای منبر واقعه مشهد را عنوان و گریه زیادی نمود و بعضی شبنامه‌ها در این خصوص منتشر گردید.

آقای طباطبائی عریضه به اعلیحضرت مظفرالدین شاه نوشته، شش سورت از آن

بر داشته ارزش طریق فرستادند . جوابی به توسط معتمدالجرم که رئیس خواجه سرایان است رسید که هیچ مطابق با عریضه نبود ، بلکه در دستخط جوایبه نوشته بود که : شما عدالتخانه خواستید ما هم قبول کردیم و عدالتخانه را حکم کردیم بر پاک کنند ، عمأ قریب نظامنامه عدلیه طبع و نشر خواهد گردید . آقایان دانستند که این جواب را خود اتابک نوشته است . شاء بی اطلاع است و در فکر چاره بر آمدند .

باز از طرف مردم خطاب به رسید به آقایان و شبنامه های ژلاتین طبع شده ، درب خانه های آقایان ، و جماع عمومی دیده می شد . خطابه دوم که این ایام به آقایان رسید از این قرار است :

### خطابه دوم به علماء

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد . امروز به فرع پرداختن و اصل مقصود را کنار انداختن و جزئیات فرعی را وجهه مقصود ساختن از طریق حرم و احتیاط دوراست . چرا که هم چنان که ملت کم کم دارد از خواب غفلت بیدار می شود و مردمان خورده خورده پی به حقوق خود می برند ، که امروزه در هر ملت و دولتی که در روی زمین است از برای عموم رعیت و قاطبه افراد ملت حقوق معینه است که باید از طرف دولت ادای آن حقوق بشود و نیز از برای طبقات نوکر و خدمتگذاران دولت حقوقی است . شخصی که باید در راه خدمت به ملت و دولت بدان حقوق برسند و بدرستی و راستی و خدمتگذاری و جان فشانی به درجات و امتیازات عالیّه نایل شوند و به هوای نفسانی و اغراض شخصی نمی توانند رعیت را دستخوش خیالات خود و اجراء مقاصد خود قرار دهند و تا يك اندازه راه تقلب و دزدی و خیانت مسدود خواهد شد . همچنین خائنان این دولت ابد مد و نفس پرستان بیعروت که هنوز در مقام انسانیت قدمی نگذاشته و از آدمیت بوئی نشنیده ، مراتب را منوط به لباس و نشان و نفر و نوکر و اسب و استر و اسباب تجمل و زینت ظاهری می دانند و همین که راهی در بساط قرب سلطنت پیدا کردند ، ما بیچارگان را بالاستحقاق امام و عبید خود دانسته مال و جان ما را بر خود مباح می شمردند و می بردند و این نکته را نیز درک کرده اند که اگر مجلس بزرگ مفتوح شود و این امر بزرگ صورت گیرد و قوانین عدالت و دین نبوی در مملکت شایع گردد ، هر قدر بر ترقی ملت و آبادی مملکت افزوده شود ، از قدر و قیمت و شأن این دیوسیرتان کاسته خواهد شد . حتی الامکان در مقام ردع و منع هستند که مضمون دستخط ملوکانه مجری نشود و این مجلس سورت خارجی به هم نرساند و نیز در خاطر مبارك شاهانه القاء شبهات می نمایند که مشتی مردمان بی سر و پا به خیالات واهی افتاده ، اسمی از آنارشیست شنیده ، می خواهند تقلید از آنان بکنند ، بر ضد سلطنت و دولت اقدام نمایند و مقصودشان

جز هرزگی و شرارت چیزی نیست، چاره این است که باید چند نفر از مالاها را پولی داد و بقیهٔ مفسدین را دستگیر و تبعید نمود، تا سستی در استقلال سلطنت و استبداد ما دزدان دیوسیرت راه ننمایند، ولی غافلند از این که این ترهات از برای همان دور هم نشستن و خلوت کردن و صدق مطلب را پنهان داشتن و به عرض نرسانیدن و خاطر مبارک ملوکانه را از حقیقت امر آگاه نساختن خوب است. بعد از این که گریهٔ اطفال رنجیب که از گرسنگی شیر در پستان مادرها نمانده و نالهٔ یتیمان بی پدر که از شدت جوع به آسمان رسیده و گریهٔ بیوه زنان که کارشان از فقر و استیصال به اضطرار کشیده و ندای تکبیر که از دل‌های مردمان دین دار با غیرت ملت پرست شاه دوست بلند و صدای وا ملتئا، وا دینا، وا وطناه، از جگرهای بریان پیرو جوان، وطن خواهان، از قوی و ناتوان، از چند کرور رعیت ایران برخیزد، آن وقت چراغ کذب و در رویشان در پیش آفتاب صدق و حقیقت نور و فروغی نخواهد داشت. جز ندامت حاصلی و غیر از وخامت عاقبت سودی نخواهد دید. پشت دست بردندان گزند و به اقدامات سینهٔ خود تأسف حیورند. نمونهٔ روز محشر را عیان و عذاب الهی را که صاحب شریعت مطهره به دست اهل بیت خود بر آنها نازل فرمود مشاهده نموده، یا یالینی کنت تراباً، گویند و راه چاره و خلاصی نجویند.

خوب آقایان عظام، اعلی حضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه، که خدایش عمر دهد و به حق عصمت و آل عصمت بیزودی رفع نقاحت از وجود مسعودش نماید، الحق امروزه از برای يك مشت رعیت بیچاره پدری است ههربان، کمال میل و رغبت را به افتتاح مجلس عدل و داد دارند. همه وقت اواخر مطاعه بر اجراء و امضاء دستخط مبارک شده و می شود. شما آقایان هم که استدعا و مطلبتان از دربار همایون همین است و سلسلهٔ طلاب و عا بیچارگان و رعایا هم که همین دادخواهی را داریم، پس جهت تعویق و سبب تأخیر چیست؟ عیناً همان حکایت عنب و ازم و انگور است که تمام يك مقصود داریم و از يك مقصود و مقصد سخن می رانیم. پس يك زبان فهم می خواهیم که این اختلاف اصطلاح را از میان بردارد. تا کارها آسان شده و مردم در راحت و امان باشند. چه قدر پست فطرتی و دون همتی است که بیست کرور نفوس که اقلاً امروزه يك کرور بیدار شده، دارای هوش و تمیز و چیز فهمی و نکته سنجی شده اند زبون و ذلیل چندتن معدود قلیل که واقماً قابل اشارهٔ حسیه نبوده و نیستند و نخواهند بود. ترس و واهمه از چیست؟ بامیل سلطان رای شیخ علیحاجان در خور ملاحظه نیست (۱). در صورتی که تمام طبقات مردم از رعیت و کاسب و عالم و (۱) این عبارت از امثال سایرۀ فارس است.

طبقات نوکر از سرباز و قزاق و سواره و پیاده، دین‌دار و مسلمان و شاه‌دوست و ملت پرست و وطن خواه هستند، جای حرف باقی نمی‌ماند. واقعاً اگر به القاء شبهه و دسیسه منرضین امر شود که سرباز و سوار و قزاق ما بیچارگان را که برادران و خواهران آنان هستیم و از برای آسایش آنها داد می‌کشیم و سینه می‌زنیم و اولاد و عیال ما مادران و خواهران آنان هستند ما را هدف گلوله نمایند ما چرا از سپردن سینه و خریدن گلوله را به قیمت جان مضایقه نمائیم؟ من که بایست بمیرم، چه از گلوله دولت و چه از گرسنگی و حسرت نان و گوشت. با کمال استقامت، بدون این که در مقام ستیز و آویز، یا جنگ و گریز کنیم، سر تسلیم و ارادت پیش نهاده قید مذلت و تنگ ملت و دین‌فروشی را بر خود هموار نمی‌کنیم. اگر آنها زیر بار این مطلب بروند که به روی مشتبی بی‌گناه معدلت‌خواه تبع‌کشند که اسم بی‌شرفی و بی‌غیرتی در صفحه تواریخ ملل عالم بگذارند نقلی ندارد و سروجان را نتوان گفت که مقداری هست. و الا چگونه می‌شود سرباز و سواری که دعوی دین اسلام می‌نمایند و شب و روز در نماز و دعاست و چشم شفاعت به پیغمبر دارد و آرزوی زیارت کربلا در دل او است یا کسانی که در راه اجراء قوانین دین مبین زحمت می‌کشند و شب و روز هم خود را هم واحد شمرده‌اند طرف شوند و گلوله بر آنها زنند. به چه قسم راضی خواهید شد که خون پدر در پیش‌چشم پسر و برادر روبه‌روی خواهر و اطفال در روی سینه مادر ریخته شود. بحمدالله امروز قدری چشم و گوشها باز شده تمام طبقات نوکر فهمیده‌اند که آلت دافعه از توپ و تفنگ از برای مدافعه و جنگ با ملت خارجه است که به‌خانه ما داخل نشوند و مال و ثروت و شرف و دین ما را ببرند، نه از برای ستیز با ملت داخله. (انتهی).

قریب به همین مضمون شبنامه‌ها و خطابه‌های متعدده در خانه‌های آقایان انداخته می‌شود. آقای طباطبائی مجدداً لایحه‌ای به مظفرالدین‌شاه نوشت که صورت آن از این قرار است:

عریضه آقای طباطبائی به اعلیحضرت عاقل‌الدین شاه

فریاد دل وطن پرستان - به عرض اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله سلطانه می‌رساند: چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلاواسطه به خود من اظهار دارید، به این جهت به این عرایض، مصدع خاطر مبارک می‌شود. این ایام طرق را بر دعاگویان سد نموده‌اند. عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند به حضور مبارک مشرف شود. با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت همایون مشتبه کرده باشند چگونه رفع اشتباه کنیم. محض پیشرفت مقاصدشان دعاگویان

را بدخواه دولت و شخص همایونی قلم داده ، خاطر مبارك را مشوش نموده اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنیم مقبول نیفتد .

به خداوند متعال و رسول اکرم و امیرالمؤمنین (ع) و صدیقه طاهره و امام زمان عجل الله فرجه قسم ، دعا گویان اعلیحضرت را دوست داریم ، صحت و بقای وجود مبارك را روز و شب از خداوند تعالی می خواهیم . پادشاه رؤف مهربان بی طمع با گذشت را چرا نخواهیم ؟ راحت و آسایش ماها از دولت اعلیحضرت است . مقاصد دعا گویان در زمان همایونی صورت خواهد گرفت . چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم ؟ حاشا ! ماها طالب دنیا باشیم یا آخرت ، غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت به شرع ، منحصر در این دولت است حال علمائی را که در ممالک خارجه هستند می دانیم . ایران وطن و محل انجام مقاصد دعا گویان است ، باید در ترقی ایران و نجات آن از خطرات جاهد باشیم . ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم ، عقل حکم نمی کند که دعا گویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم . نمی گذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقع مطلع شوند . متصل عرض می کنند : مملکت آباد و منظم و دور از خطر ، رعیت راحت و آسوده به دعا گوئی مشغول ، وقضیه ناگواری واقع نشده و نمی شود .

اعلیحضرتا ! مملکت خراب ، رعیت پریشان و گداست . تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز ، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند می برند ، قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می کنند . این عمارت و میلیها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده ؟ تمام مال رعیت بیچاره است . این ثروت همان فقرای بی مکناتند که اعلیحضرت بر حالشان مطلعید . در اندک زمان از مال رعیت صاحب مکنت و ثروت شدند . پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمانها و ارمنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند . ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند . هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت کرده به حمالی و قعله گی گذران می کنند و در ذلت و خواری می میرند . بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصر عریضه ممکن نیست . تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می کنند و نمی گذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید . حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود ، عنقریب این

مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد . البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در تواربخ نوشته شود : در عهد همایونی ایران بیاد رفت . اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرتا ! تمام این مفاسد را مجلس عدالت ، یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم ، که در آن انجمن ، به داد عامه مردم برسند ، شاه و گدا در آن مساوی باشند ، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند . مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد ، خرابیها آباد خواهد شد ، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد . سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد ، فلان محل را روس نخواهد برد ، عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند ، وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مایه الحیوة خلقند ، بسیار مغشوش و بد است . بیشتر مردم از این دو محروم‌اند . اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند . بعضی خیرخواهان حاضر شدند ، افسوس آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب می‌گیرند نمی‌گذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند .

حال سرباز که حافظ دولت و ملت‌اند بر اعلیحضرت مخفی است ، جزئی چیره و موجب را هم به آنها نمی‌دهند ، پیش‌تر به عمله‌گی و فعله‌گی قوتی تحصیل می‌کردند ، آن را هم غدغن نمودند ، همه روزه جمعی از آنها از گرسنگی می‌میرند . برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی‌شود .

در زاویه حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم ، تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد ، شکرها بجا آوردیم و به شکرانه مرحمت چراغانی کرده ، جشن بزرگی گرفته شد . به انتظارات انجام مضمون دستخط مبارک روز می‌گذرانیم ، اثری ظاهر نشد . همه را به طفره گذرانیده ، بلکه صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است . نمی‌دانند سلطنت صحیح بی‌زوال با بودن مجلس است . بی‌مجلس سلطنت بی‌معنی و در معرض زوال است .

اعلیحضرتا ! سی‌روز نفوس را که اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یک نفر فرمائید . برای خاطریک نفر مستبد چشم از سی‌روز فرزندان خود نبوشید . مطلب زیاد است ، فعلاً پیش از این مصدع نمی‌شوم . مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه فرمائید و پیش از انقطاع راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که به منزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند . الامر الی‌اعلی مطاع .

(محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی)